

# فرهنگ افسانه های مردم ایران

(جلد هشتم)

ش

(شامل ۱۱۱ افسانه ایرانی)

علی اشرف درویشیان

رضا خندان (مهابادی)

## فهرست

سخنی با خوانندگان ..... ۱۱

### ش

۱. شاخ ..... ۱۵
۲. شازده اسماعیل ..... ۱۹
۳. شاکه و شوکه ..... ۳۹
۴. شال ترس مامد ..... ۴۱
۵. شانس ..... ۴۷
۶. شانس و مرد تنیل ..... ۵۱
۷. شاه اسماعیل و عرب زنگی (۱) ..... ۵۵
۸. شاه اسماعیل و عرب زنگی (۲) ..... ۶۱
۹. شاهپور شاه که درد احمد شاه را دوا کرد ..... ۶۹
۱۰. شاه پرندگان ..... ۷۵
۱۱. شاه خسته خُمار ..... ۷۷
۱۲. شاهرخ و نارپری ..... ۸۱
۱۳. شاه صنم ..... ۹۳
۱۴. شاهزاده ابراهیم ..... ۹۷
۱۵. شاهزاده ابراهیم و شاهزاده اسماعیل ..... ۱۰۷
۱۶. شاهزاده ابراهیم و دیو ..... ۱۲۹
۱۷. شاهزاده ابراهیم و فتنه خونریز ..... ۱۳۷
۱۸. شاهزاده اسماعیل و عرب زنگی ..... ۱۴۵
۱۹. شاهزاده حلوافروش ..... ۱۵۷
۲۰. شاهزاده خانم چینی ..... ۱۶۵
۲۱. شاهزاده فارس و دختر سلطان یمن ..... ۱۸۱
۲۲. شاهزاده‌ی مشرق‌زمین و دختر پادشاه مغرب‌زمین ..... ۱۹۹
۲۳. شاهزاده و آهو ..... ۲۰۵
۲۴. شاهزاده و مار ..... ۲۱۱
۲۵. شاهزاده و ملکه خاتون ..... ۲۱۵

- ۲۲۹..... ۲۶. شاه زنان
- ۲۳۳..... ۲۷. شاه طهماسب
- ۲۴۹..... ۲۸. شاه طهماس و شاه عباس
- ۲۵۵..... ۲۹. شاه عباس (۱)
- ۲۵۷..... ۳۰. شاه عباس (۲)
- ۲۶۵..... ۳۱. شاه عباس (۳)
- ۲۶۹..... ۳۲. شاه عباس (۴)
- ۲۷۳..... ۳۳. شاه عباس (۵)
- ۲۸۵..... ۳۴. شاه عباس کبیر و شیخ بهایی
- ۲۸۹..... ۳۵. شاه عباس و باغ انار
- ۲۹۱..... ۳۶. شاه‌عباس و بلبل سخنگو
- ۲۹۷..... ۳۷. شاه عباس و پیر خارکش
- ۲۹۹..... ۳۸. شاه‌عباس و پینه‌دوز
- ۳۰۳..... ۳۹. شاه عباس و تخم‌مرغ‌های رنگ‌کرده
- ۳۰۷..... ۴۰. شاه عباس و تقدیرنویس
- ۳۱۳..... ۴۱. شاه‌عباس و چاره‌نویس
- ۳۱۷..... ۴۲. شاه‌عباس و چهار درویش
- ۳۲۱..... ۴۳. شاه‌عباس و دختر پریزاد
- ۳۲۵..... ۴۴. شاه‌عباس و دختر ورکچی
- ۳۲۹..... ۴۵. شاه‌عباس و سه خواهر
- ۳۳۹..... ۴۶. شاه‌عباس و سه درویش (۱)
- ۳۵۳..... ۴۷. شاه‌عباس و سه درویش (۲)
- ۳۵۷..... ۴۸. شاه‌عباس و سه شرط اژدها
- ۳۶۹..... ۴۹. شاه‌عباس و شخص پاره‌دوز
- ۳۸۹..... ۵۰. شاه عباس و کریم دریایی
- ۳۹۷..... ۵۱. شاه‌عباس و کفاش
- ۴۰۱..... ۵۲. شاه‌عباس و وزیر دانا
- ۴۰۷..... ۵۳. شاه و پسرش
- ۴۱۱..... ۵۴. شاه و قیصر
- ۴۱۵..... ۵۵. شاه و وزیر
- ۴۲۱..... ۵۶. شب‌نشینی حیوانات
- ۴۲۵..... ۵۷. شبی با درویش
- ۴۳۱..... ۵۸. شتر زرین
- ۴۳۷..... ۵۹. شتر لاغری
- ۴۳۹..... ۶۰. شرح حال دو خواهر در غربت
- ۴۴۳..... ۶۱. شرح‌حال مردی که دوباره زنده شد
- ۴۴۵..... ۶۲. شرط‌بندی افلاطون و ارسطو
- ۴۴۷..... ۶۳. شرط‌بندی سیمرغ و حضرت سلیمان
- ۴۵۱..... ۶۴. شرکت شیر و روباه
- ۴۵۷..... ۶۵. شغال بی‌دم
- ۴۶۳..... ۶۶. شغال ترس محمد
- ۴۶۹..... ۶۷. شغال مرغ دزد
- ۴۷۱..... ۶۸. شغال و حواصیل
- ۴۷۵..... ۶۹. شغال و روباه
- ۴۷۹..... ۷۰. شکار
- ۴۸۳..... ۷۱. شکارچی
- ۴۸۷..... ۷۲. شکارچی و پشمینه‌پوش پنجه آهنی
- ۴۹۱..... ۷۳. شکار لنگ
- ۴۹۷..... ۷۴. «شَل» و دختر شیخ
- ۵۰۱..... ۷۵. شماره داره و وزمه نداره
- ۵۰۵..... ۷۶. شمشیر چوبی
- ۵۰۹..... ۷۷. شمعدان نقره، شمعدان طلا
- ۵۱۵..... ۷۸. شنگول و منگول (۱)
- ۵۱۹..... ۷۹. شنگول و منگول (۲)
- ۵۲۱..... ۸۰. شنگول و منگول (۳)
- ۵۲۳..... ۸۱. شنگول و منگول (۴)
- ۵۲۷..... ۸۲. شنگول و منگول (۵)
- ۵۳۱..... ۸۳. شنگول و منگول و دسته‌ای گل
- ۵۳۵..... ۸۴. شوهر باغیرت
- ۵۳۹..... ۸۵. شوهر لجوج، زن لجوج
- ۵۴۵..... ۸۶. شوهر و زن
- ۵۴۹..... ۸۷. شهربانو و ملک رحمان
- ۵۵۵..... ۸۸. شهر حاکم‌کش
- ۵۵۷..... ۸۹. شهر مشک‌پوشها
- ۵۶۱..... ۹۰. شهریار و دختر وزیر
- ۵۶۷..... ۹۱. شه‌زاده شهر سبز
- ۵۷۳..... ۹۲. شیبیدین
- ۵۷۹..... ۹۳. شیخ روباه

۵۸۳	۹۴. شیر احمد
۵۸۷	۹۵. شیرزاد (۱)
۶۰۵	۹۶. شیرزاد (۲)
۶۳۱	۹۷. شیرزاد (۳)
۶۳۷	۹۸. شیرزاد یا ببر و پیرزن
۶۴۱	۹۹. شیر شکر (شکار)
۶۴۵	۱۰۰. شیر شیر توی پوست شیر و بار شیر
۶۵۷	۱۰۱. شیر و انسان
۶۶۱	۱۰۲. شیر و برّه
۶۶۵	۱۰۳. شیر و خرّمشیر
۶۶۹	۱۰۴. شیر و روباه (۱)
۶۷۱	۱۰۵. شیر و روباه (۲)
۶۷۳	۱۰۶. شیر و موش خرما
۶۷۷	۱۰۷. شیر و نجار
۶۸۱	۱۰۸. شیرویه
۶۹۱	۱۰۹. شیرین‌ترین گوشت روی زمین
۶۹۵	۱۱۰. شیشه‌ی عمر
۶۹۹	۱۱۱. شیطان و فرعون
۷۰۳	فهرست منابع و مآخذ جلد هشتم

## شاخ

این روایت در ردیف قصه‌های سحر و جادو قرار می‌گیرد. اشیاء جادویی، که اساس کنش‌های آدم‌های قصه و روابطشان را شکل می‌دهد، سه تا هستند و سومین شیء قهرمان را به خواسته‌هایش می‌رساند. روایت‌های دیگری هم از این قصه نقل کرده‌ایم که درونمایهٔ بیشتر آن‌ها «حفظ ثروت توسط قدرت» است. البته منظور از «قدرت»، قدرت قهریه است. در روایت‌هایی با درونمایهٔ فوق، آخرین شیء، شیبور یا چماق است که از اولی لشگری از سرباز بیرون می‌آید و دومی با دستور دارنده‌اش به حرکت درآمده و دشمن را می‌کوبد.

در روایت «شاخ» سازدهنی دومین شیء است که آن هم از دست قهرمان درآورده می‌شود و سومین شیء‌ای که کارها را به سامان می‌رساند دارو است. (در برخی روایات وردی است که قهرمان با خواندن آن، آدم‌ها و اشیاء را به یکدیگر می‌چسباند و یا میوه‌ای است که با خوردن آن آدم‌ها به شکل خر یا درخت درمی‌آیند) در هر صورت نیروی جنگی یا داروی تخییر شکل‌دهنده، سومین یا آخرین حربه در دست قهرمان است برای رسیدن به دختر پادشاه و به دست آوردن آنچه از کف داده است. در روایت «شاخ» نکته‌ای هست که کمتر در روایات و قصه‌های دیگر به چشم می‌خورد. در اینجا پادشاه شرط می‌گذارد که اگر کسی توانست معضل شاخ‌ها را حل کند، چنانچه مرد باشد دخترش را به او می‌دهد و اگر زن باشد ثروت به او می‌بخشد. معمولاً، در این گونه موارد، شرط، دامادی پادشاه است. گویا تصور نمی‌کرده‌اند زن هم بتواند در حل مشکل پیش آمده کاری

انجام دهد.

خلاصه این روایت را می‌نویسیم.

## شاخ (۱۷)

پسر باز هم با دست خالی برگشت پیش مادرش. مادر وقتی فهمید چه پیش آمده، رفت از توی صندوقچه دوتا شیشه دارو آورد و به پسر داد و گفت: «اگر از این دارو کسی بخورد روی سرش دوتا شاخ درمی‌آید به اندازه دو متر. با این یکی دارو هم خوب می‌شود. برو و تا کیسه و سازدهنی را نگرفته‌ای به خانه برنگرد.» پسر به پایتخت رفت و یک دکان کوچک میوه‌فروشی باز کرد. یک روز مستخدم شاه آمد سبدی میوه برای پادشاه بخرد. پسر یواشکی دارو را ریخت روی میوه‌ها و سبد میوه را داد دست مستخدم.

شب، پادشاه و همسرش میوه‌ها را خوردند. صبح که از خواب بیدار شدند دیدند هر کدام دو تا شاخ درآورده‌اند یکی دو متر! نجارها را خبر کردند، آمدند شاخ‌ها را بریدند. اما باز شاخ‌ها سبز شدند و رشد کردند. پادشاه جارچی‌ها را فرستاد تو کوچه و بازار که هر کسی بتواند پادشاه و همسرش را معالجه کند دخترش را به عقد او درمی‌آورند و اگر زن باشد پول زیادی به او می‌دهند. بعد از دو روز پسر به کاخ شاه رفت. گفت که اول باید دختر را به عقدش درآورند. دختر را عقد کردند. بعد پسر گفت: «حالا کیسه و سازدهنی را هم بدهید تا معالجه‌اتان کنم.» کیسه و سازدهنی را هم دادند. پسر شاخ‌ها را برید و رویشان دارو زد. پادشاه و همسرش خوب شدند. پادشاه، پسر را وزیر خود کرد.

- شاخ

- افسانه‌هایی از ده‌نشینان کرد - ص ۶۴

- گردآورنده: منصور یاقوتی

- انتشارات شبانگ - چاپ چهارم - ۱۳۵۸

پیرمردی بود که بعد از صد سال زندگی مُرد. زن پیرمرد به پسرش گفت: «حالا تو باید دستت را به کاری بند کنی.» پسر گفت: «من نه سرمایه‌ای دارم و نه صنعتی بلدم. چه کار کنم؟» مادر رفت و از توی صندوقچه کیسه‌ای درآورد و پاد به پسر و گفت: «این کیسه جادویی است. هر وقت دست توی آن کنی پول بیرون می‌آوری. آن را به کسی نشان نده. برو توی پایتخت و دکان بزرگی باز کن.» پسر رفت به پایتخت، دکان بزرگی باز کرد و همه جور جنس توی آن ریخت. جنس‌ها را به نصف قیمت می‌فروخت. مردم برای خریدن جنس‌ها هجوم آوردند و کار پسر بالا گرفت. دکاندارها که کاسبی‌اشان کساد شده بود شکایت به پادشاه بردند. دختر پادشاه تصمیم گرفت از ته و توی قضیه پسر سر درآورد. رفت و با او آشنا شد و با وعده ازدواج پسر را فریب داد و کیسه را از او گرفت و دیگر پس نداد.

پسر برگشت پیش مادرش و قضیه را تعریف کرد. مادر از توی صندوقچه یک سازدهنی بیرون آورد و داد به پسر و گفت: «هر وقت توی ساز بدمی سواران جنگی و شجاع از توی آن بیرون می‌آیند و گوش به فرمان تو هستند می‌توانی یک ساعته پایتخت را تصرف کنی.» پسر سازدهنی را برداشت و رفت روی تپه بلندی نزدیک پایتخت و در آن دمید. هزاران سوار با سلاح صف کشیدند. پسر به آنها دستور داد پایتخت را تصرف کنند اما به مردم آزاری نرسانند.

خبیر به پادشاه رسید که شهر تصرف شده. دختر فهمید که همه کارها زیر سر پسر دکاندار است. خودش را آراست و پرچم سفیدی به دست گرفت و رفت پیش پسر. این بار هم به او وعده ازدواج داد و سازدهنی را از او گرفت و سوارها را داخل ساز کرد.